

حصار نای

شرح حال مسعود سعد سلمان
(تالیف سهیلی خوانساری)

حصار نای سومین حصار وزندانست که استاد مسعود سعد سلمان در عهد سلطان ظهیرالدوله رضی الدین ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی سه سال در آنجا محبوس و مقید بوده و چون در این تنگنا تلخی زهر حادثه بسیار چشیده ورنج بیشمار کشیده اشعاریکه در آنجا سروده تأثیر ناله های جانگداز و شهوانگیز تر و جانسوزتر از دیگر اشعار وی میباشد چنانکه ارباب فضل و دانش را بیشتر آن اشعار در سفینه خاطر ضبط است و از این رو ما نیز نام این رساله را که شرح حال مسعود سعد سلمان است حصار نای نهادیم .

در هر عصر و زمان اهل فضل و هنر پیوسته دوچار سختی و آرزندگانی شاکلی و همواره ناشاد بوده اند چنانکه کمتر شاعری دیده یا شنیده شده که دیوان اشعارش خالی از قصائد و اشعار شکوائیه باشد .

استاد امیر مسعود سعد سلمان که یکی از مشاهیر شعراء ایران و مفاخر تاریخ ادب بشمار میرود بیش از تمام فضلا و هنرمندان دوچار ناآزادگانهایی طبیعت بوده و سالهای دراز در کنج زندانهای تنگ و تاریک در بند و جوانی خود را در قال جبال مرتفع باشکونجه حبس بسر برده و دور از اقربان بسختی های تحمل ناپذیر گرفتار بوده است .

نام و نسب و تخلص استاد

چنانکه در تواریخ هم بسیار دیده شده متقدمین غالباً نام یا شهرت پدر و جدرا بر اسم خود میافزوده‌اند ازین رو استاد صاحب عنوان که نامش مسعود بوده مسعود سعد سلمان شهرت یافته یعنی مسعود بن سعد بن سلمان و خود نیز غالباً در اشعار مسعود سعد و مسعود سعد سلمان تخلص نموده‌است .

پدر مسعود خواجه سعد بن سلمان در عهد سلطان محمود بن ناصرالدین سبکتکین از همدان بهزین رفته و در آنجا رحل اقامت افکنده و در دربار این پادشاه بمشاعلی دیوانی اشتغال جست و با کثرت مناصب بلند سرفراز گردیده‌است .

بعین الدوله نظام‌الدین ابوالقاسم محمود بن سبکتکین چنانکه صاحب زبدة التواریخ نگاشته‌است مردی میانه بالا و ملیح اندام و آبله روی بوده و پادشاهی بزرگ و بین سلاطین در اسلام اول کسیست که لقب سلطانی بوی نهاده‌اند ولادت وی بنا بقول صاحب طبقات ناصری در شب پنجشنبه عاشوراء سنه ۳۶۱ و بقول حافظ ایرو سال ۳۶۰ بوده و در سال ۳۸۷ پس از فوت ناصرالدین سبکتکین در بلخ بتخت سلطنت جلوس نمود و چون پادشاهی نشست اثر او در اسلام ظاهر گشت چندین هزار بیتخانه را مسجد گردانید و تمامت شهرهای هندوستان را بکشاد و رایان هند را مقهور نمود و غنائمی که بعین الدوله از هند برد بوصف نیاید و جواهر نفیسی که ویرا در سومنات نصیب گشت هیچیک از سلاطین را میسر نشده و چنانست که توصیف آنها در هیچ دفتر نگنجد آن پادشاه بمردی و شجاعت و عقل و تدبیر و رایهای صواب ممالک اسلام را که بر طرف مشارق بود بگرفت و تمامت عجم از خراسان و خوارزم و طبرستان و عراق و بلاد نیم روز و پارس و جبال و غور و طبخارستان همه در ضبط بندگان او آمد و ملوک ترکستان او را متقاعد گشتند و بل برحیچون بست و لشکر را بر زمین توران برد و قدرخان پادشاه آنملک با او دیدار کرد و خانان ترک نیز با وی دیدار کردند و در عهد این پادشاه شرع نبوی رونق عظیم یافت علما و فضلا خاصه شعرا را تکریم مینموده

و بازار شعر و شاعری در عهد وی و اخلاقیات بنسبت گرم بود و شعرا در عهد او رونق بسیار گرفتند و بیوسته اهل علم و هنر در دربار او مجتمع و نیز از هر دیار آنانرا می طلبید و تشویق میکرد اما نسبت به برخی از نام آوران که بشعب معروف بودند بد سلوک مینمود .

وفات سلطان محمود در سنه ۴۲۱ بمالایه رابع الاخر اتفاق افتاد و عمر او شصت و یکسال و مدت ملک او سی و شش سال بود و چنانکه حافظ ابرو نوشته است مرض او سوء المزاج و اسهال بوده و قریب دو سال باین مرض مبتلا و هر گریها و بر زمین نمی نهاد و دائم سواری میکرد و هر چند اطباء او را از حرکت منع میکردند مفید نمی افتاد و نمیشنود و در حالت مرض مرد مرا بار میداد و بر تخت می نشست و عاقبت بر مسند جان بداد سلطان محمود را دو پسر بود مهین محمد و کهن مسعود گویند در اوایل مرض پسران خود را حاضر گردانید و از محمد پرسید تو بعد از من چه خواهی کرد و بکدام مهم قیام خواهی نمود گفت بصوم و صلوة و صدقه دادن و ملازم تربت پدر بودن و قرآن خواندن و ثواب آن رحمت بخاک تو فرستادن آنگاه مسعود را پرسید که تو بعد از من چکنی گفت آن کنم که تو بایراد خود کردی یعنی الدوله سلطان محمود از این جواب خشنامک شد .

وقتیکه سلطان محمود عراق را بستد اموال بسیار از مردم عراق بستاند بعد از آن ممالک عراق بر مسعود عرض کرد مسعود گفت عراق اینزمان بر من حواله میکنی که مال وی بستدی و مرد مرا درویش کردی من باتو بخراسان می آیم بعد از آن او را استمالت و دلجوئی نمود و هفده هزار مرد از لشکر غزنی و خراسان بوی داد که شهر ری دارالملک خود سازد تا اوراضی شد و مسعود را سو گند داد که بعد از پدر برادر خود را تعرض نرساند مسعود گفت من اینکار وقتی کنم که تو از من بیزار شوی سلطان محمود گفت ای فرزند چرا چنین میکنی گفت از برای آنکه اگر فرزند تو باشم هر آینه مرا در املاک و

اموال خراسان حقیقی باشد یمین الدوله سلطان محمود گفت برادر حقوق تو بتو رساند سو گند بخور که با او جنک و جدال و لجاج و خصومت نکنی گفت اگر او حاضر شود حق من ادا کند سو گند بخورم و گرنه او درغزین و من در ری چگونه سو گند خورم فی الجمله مسعود باید در جواب و سئوال بغایت گستاخ بود سلطان محمود چون عراق بگرفت تخت آن ممالک بمسعود داد و پیش از آن شهر هراة و خراسان با اسم او بود و چون او بتخت سیاهان بنشست ولایت ری و قزوین و همدان و طارم جمله بگرفت و دیلمان را مقهور کرد بعد از قوت محمود بغزین آمد و ممالک بدر را در ضبط آورد و چند کورت بهندوستان لشکر کشید و غزوها بست کرد و بطبرستان و مازندران رفت و در آخر عهد او سلجوقیان خروج کردند و سه کورت در حدود مرو و سرخس مصادف ایشان بشکست و عاقبت چون تقدیر آن بود که ملک خراسان بآل سلجوق رسد در طالقان با ایشان سه روز متواتر قتال و جدال کرد و روز سوم که جمعه بود سلطان مسعود منهزم شد و از راه غرجهستان بغزین آمد و از غایت خوف که بروی مستولی شده بود خزائن بگرفت و بهندوستان شتافت و در آنجا بندگان ترك و هند بر او خروج کردند و او را بگرفتند و محمد برادرش را بر تخت نشانند و او در سنه ۴۳۳ شهادت یافت و سنین عمرش ۴۵ سال بوده است .

محمد شبیه سلطان محمود بوده اما مسعود بلند قامت و عظیم الجثه چنانکه اسب بزحمت او را میکشیده بدان سبب اکثر اوقات بر قیل سوار می شد . سلطان مسعود پادشاهی شجاع و کریم و با فضائل بسیار محب علمای واعیان بود و مصنفاتی که بنام او بنشسته اند دلیل بزرگی او را تمام است .

غرض خواجه سعد بن سلمان در برابر سلاطین مزبور و اولاد آنان مودود بن مسعود و ابراهیم بن مسعود که حالات هر یک بعد مرقوم خواهد شد پنجاه یا شصت سال خدمت نموده است چنانکه امیر مسعود در قصیده بدین مطلع .

گوهری جان نمای وباك چو جان
 گوهری پر ز گوهر الوان
 که در مدح سلطان ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی است چنین فرماید .
 شصت سال تمام خدمت کرد
 بدر بنده سعد بن سلمان
 گه باطراف بودی از اعمال
 گه بدرگاه بودی از اعیان
 و نیز در قصیده دیگر چنین گوید .

چرا ز دولت عالی توبه بیچم سر
 که بنده زاده این دولتیم بهفت تبار
 نه سعد سلمان پنجاه سال خدمت کرد
 بدست کرد بر پنج این همه ضیاع و عقار (۱)
 مولد و منشاء و عصر زندگانی استاد

چون خواجه سعد بن سلمان را در هندوستان کار افتاد و بیشتر در اطراف
 لاهور (لهاور - لوهاور - لاهور) بانجام خدمت مأور بود لذا در لاهور
 تمکن گزید و امیر مسعود تقریباً در حدود سنه ۴۳۰ هجری سلطنت سلطان مودود بن
 مسعود بن محمود در لاهور متوشد شد .

سلطان مسعود بن محمود را نه پسر بوده محمد - موجود - مودود -
 ابراهیم - ایزد یار - فرخزاد - شجاع - مراد شاه - علی . و وقتیکه
 بطرف هندوستان میرفت مودود را در ممالک غزنین و مضافات آن بنیات
 خود نصب کرده بود و او چون خبر واقعه پدر شنید در سال ۴۳۳ بتخت
 نشست و بجهت انتقام پدر لشکر جمع کرد و روی بطرف هندوستان نهاد و با
 سلطان محمد بن محمود عم خود که امرای هندوستان او را منقاد گشته
 بودند و ترکان محمودی و مسعودی که با سلطان مسعود عذر و خلاف کرده
 بودند مضاف داد و نصرت یافت و محمد گرفتار شده مودود کین پدر از او بخواست
 و کشندگان پدر را بقتل رسانید و بغزنین باز آمد و اطراف ممالک پدر را ضبط
 کرد و مدت نه سال ملک راند و در سنه ۴۴۱ بر حمت حق پیوست و مدت عمر او

(۱) این قصیده بدین مطلع .

زهر و مملکت و بخت باد بر خود دار
 نیز در مدح سلطان ابراهیم میباشد .

سر ملوک جهان خسرو ملوک شکار

۳۹ سال بود

مورخین و صاحبان تذاکر مولد و منشاء استاد امیر مسعود را بقاط
همدان یا جرجان یا غزنین ثبت نموده‌اند .

محمد عوفی گوید اگر چه مولد او همدان بود اما کار او در بلاد
مشرق طراوت یافت .

دولتشاه سمرقندی جرجانیش دانسته .

تقی‌الدین اوحدی نوشته مولد مسعود همدانست و اکثر اوقات
در لاهور بسر برده .

امین احمد رازی آنچه عوفی نگاشته نقل نموده‌است .

علیقلی خان واله گوید اصل مسعود از همدانست و مدت‌ها در لاهور
بسر کرده .

آذر و زوزی چنین نگاشته‌اند مسعود سعد سلمان جرجانی ماضی ویرا
همدانی داند و مشهور بجرجانست .

صاحب شمع انجمن نیز اورا همدانی دانسته ،

هدایت اصلش را از همدان و منشأش را جرجان نوشته .

تنها بوطالت خان تبریزی و میرغلامعلی آزاد مولد ویرا لاهور نگاشته‌اند
و صحت اینمعنی از اشعار و کلام خود استاد که مذکور خواهد شد بخوبی
بوضوح می‌پیوندد .

اما اصل وی از همدان و خود در قصیده چنین گفته‌است .

گردل بطمع بستم شعرست صناعت و احق‌بیبی کردم اصل ار همدانست (۱)

و اینکه برخی چون امین احمد رازی نوشته‌اند در اوائل جوانی و

عنفوان زندگانی حضرت استاد با والد متوجه غزنین گردیده بنا بر آنچه که

(۱) این قصیده بدین مطلع .

طاهر ثقة‌الملك سپهرست و جهانست

در مدح ثقة‌الملك طاهر بن علی مشکان است .

نه راست نگفتم که نه اینست نه آنست

مرقوم رفت عاری از حقیقت می باشد .

اجداد مسعود همه بزرگ و عالیقدر و نامدار و صاحب همت و نیکوخصات بوده اند چنانکه حضرت استاد در قصیده این معنی اشارت نموده است .

اگر رئیس نهام یا عمید زاده نیم ستوده نسبت واصلم زدوده فضلاست
خاصه خواجه سعد بن سلمان که از فضلا و شعرای عالیقدر و گویند
ویرا اشعار بسیار بود اما از میان رفته و نایاب است این رباعی که بنام وی معروف
و در تذکر ثبت است برای اثبات قدرت طبع و فضل او دلیلی کافی تواند بود .

گر بگدازی مرا و گر بنوازی از کوی تو نگذرم بازی بازی
چون باد پسات اندر آیم مثل گر چون خاکم زدر برون اندازی
دولت شاه سمرقندی و تقی اوحدی نوشته اند که این بیت را یکی از خوش
طبعان جهت خواجه سعد سروده است .

شاعر که بدست سعد سلمان افتاد انگار که مفلسی بزندان افتاد
همانطور که خلاصی مفلس از زندان بسبب عدم استطاعت که مانع
تأدیه رشوت بوده غیر ممکن همانطور هم خلاصی شاعر از دست سعد مجال بوده بدین
معنی که چندان او را در بیچ و خم سئوالات آذینه و امتحانات گوناگون شعری
نگاه میداشته که بعجز خویش در دست او معترف میشده است .

خلاصه مسعود از عنفوان جوانی در سایه حمایت پدر تربیت یافت و نزد
استادان دانش بیاموخت و چون بحد رشد و تمیز رسید بسبب هوش و استعداد
فطری بشعر و شاعری رغبت نموده و با پدر بخدمت سلطان ابراهیم درآمد .
سلطان ظهیرالدوله رضی الدین ابراهیم بن مسعود پادشاهی بزرگ و
عالم و عادل و فاضل و عالم دوست و دیندار بود .

چون طغرل بر غزنین و عبدالرشید بن محمود غزنوی استیلا یافت و
بر تخت سلطنت نشست و عبدالرشید را با یازده تن دیگر از شاهزادگان بکشت
جماعتی بقلعه بزغند فرستاد که ابراهیم و فرخزاد بن مسعود را که در آنجا

محبوس بودند هلاک کنند کوتوالی که در آن قاعه بود یکروز در آن باب تأمل کرد و آن جماعت را بر در قاعه بداشت قرار آنکه دیگر روز بقاعه آیند و آن فرمان را بامضا رسانند ناگاه خبیر کشتاب طغرل بیاوردند و چون وی در غزنین بردست نوشتگین کشته شد اکابر مملکت طاب پادشاهی کردند معلوم شد که دوتن از شاهزادگان در قاعه بزغند باقی اند جمله روی بقاعه بزغند نهادند خواستند ابراهیم را به تخت نشانند اما ضعفی بر تن او استیلا یافته بود و توفرا مجال نبود فرخزاد را بیرون آوردند و بر تخت نشانند و ابراهیم پس از چندی بقاعه نای انتقال یافت و در آنجا محبوس بود تا فرخزاد پس از هفت سال سلطنت در سال ۴۵۱ بر حمت حق پیوست و چون فرخزاد فوت شد همه باطنهار سلطنت ابراهیم قرار گرفت اهل مملکت با اتفاق او را از قلعه نای بیرون آوردند و وی با سلطنت نشست و خالی که در مملکت افتاده بود بر طرف ساخت و مملکت محمودی از سر تازه شد و خرابیهای کشور عمارت پذیرفت مدت ملک او چهل و دو سال و وفاتش در سنه ۴۹۲ بوده است و از نوادر آنکه ابراهیم بن مسعود خود تاریخ فوتست که رهی یافته ام .

فی الجمله چون آثار لیاقت و کیاست و هنرمندی از وی ظاهر میشد در بار راه و بار یافته بمدح پادشاه قصباید غرا میسرود و صلوات و جوائز کافی اخذ مینمود و در اینموقع بیشتر با سیف الدوله محمود بن ابراهیم مانوس و گاه گاه بخدمت این شاهزاده می پیوست و او نیز ممدوح وی بود .

امیر مسعود کم کم در دربار سلطان ابراهیم اعتبار و موقعی بهم رسانید و سلطان قدر وی نیکو بشناخت و او نیز شعر را ساخت می نواخت و از همین زمان آنرا پاداش قاعه بایستی صلوات و جوائز کافی و گرانها میداد ازین رو شعرا ویرا بسیار می ستودند .

چون سلطان ابراهیم حکومت هند و ستانرا بفرزند خود سیف الدوله محمود واگذار نمود مسعود که از مادحان این شاهزاده بود در این موقع این قصبده را سرود .

قصیده

چو روی چرخ شد از صبح بر صحیفه سیم
 که عزم ملت محمود سیف دولت را
 فزود حشمت و رتبت بدولت عالی
 بنام خرم او خطبه کرد در همه هند
 یکی ستام مرصع بدوهر الوان
 بسم و دیده سیاه و بدست و پای سپید
 بر آب همچون کشتی و در هوا چون باد
 بگاہ گشتن جولان کند حلقه نون
 خجسته بادا بر شاه خلعت سلطان
 منجمان همه گفتند کاین دلیل کند
 که دیر وزود خطیبان کنند بر منبر
 بسال پنجه ازین پیش گفت بوربحان
 که بادشاهی صاحبقران شود بجهان
 هزار شکر بهر ساعتی خدائی را

ز قصر شاه مرا مرده داد باد نسیم
 ابوالمظفر سلطان عالی ابراهیم
 چو کرد مملکت هند را بدو تسلیم
 نهاد بر سر اقبالش از شرف دیهیم
 عالی سواد کالنجم لیل صبح یومیم (۱)
 میان وساقش لاغر بر سرانش حبیم
 بکوه همچو گوزن و بدشت همچو ظلم
 بگاہ جستن بیرون جهند ز چشمه مین
 بکامکاری بر تخت ملک باد مقیم
 بحکم زنج بیانی که نیست در تقویم
 نام سیف دول خطبه های هفت اقلیم
 در آن کتاب که کردت نام او تفهیم
 چو سال هجرت بگذشت تا وین و سه حبیم
 که داد مارا شاهی بزرگوار و کریم الخ
 و چنانکه از (تا وین و سه حبیم) برمی آید تفویض حکومت هندوستان
 بسیف الدوله محمود در سال ۶۶۹ واقع شده است و چون این شاهزاده بر حکومت
 هند مستقر گشت امیر مسعود در سلك ندمای وی اختصاص یافت و از ملازمین و
 اُمراء خاص محمود بشمار رفت و پیوسته در خدمت و رکاب این شاهزاده در
 غزوات رشادتها و شجاعتهای مردانه از خود ظاهر میساخت و نزد او جاه و
 منزلتش بسیار شد و بمراتب عالی صعود نمود و چون کار ویرا روقی بسزا
 دست داد شعرارا انعام و اکرام بیش از پیش مینمود و از این رو خود ممدوح
 بسیاری از معاریف عهد شد و چنانکه عوفی گوید بیک رباعی و بیک قطعه
 کاروانه‌ها نعمت بسائلان می بخشید و آنگونه جود و سخای وی اشتهار یافت که

ضرب المثل گردید چنانکه غالباً شعرا هنگام خود ستائی خویشتن بحضرت استاد تشبیه کرده‌اند چون حکیم روحی از شعرای قرن ششم که در قصبه بدین مطلع من که از دیده ابر نیسانم بر سر آب دیده بشانم چنین گفته‌است .

بیش از این نیست گرسخاوسخن
خواجه مسعود سعد سلمانم
بدم در یکی زمان بشوال
گر دو گیتی بمدح بستانم

لاجرم از زمان حکومت سیف الدوله محمود شهرت و ترقی او آغاز شد و از همان اوان نیز بوفور جلالت و بظهور جلالت اشتهار یافته و بر امرای زمان تقدم یافت و ازین روی محسود اقران واقع شد .

گویند سیف الدوله محمود بیش از سه سال حکومت هندوستان نکرده بود که هوای طغیانش بسر افتاد و قصد آن کرد که به عراق نزد ملکشاه سلجوقی رود و برخی گفته‌اند حساد بسبب عناد ویرا بدین خیال متهم ساختند . سلطان معزالدینا والدین ملکشاه بن محمد الب ارسلان سلجوقی از سلاطین جبار و کامگار بود و ولادتش در جمادی الاولی سال ۴۴۰ و مدت عمرش سی و هشت سال و بیست سال سلطنت نموده ملکشاه صورتی خوب داشت و قدی تمام بالای افزاشته و بازوئی قوی محاسنی گرد رنگ چهره سرخ و سپید و یک چشم اندک مایه شکسته داشتی در سواری و گوی باختن بغایت چالاک بود و او را ملک از اقصای مشرق تا بکنار دریای مغرب بود عدل و سیاست سلطان ملکشاه تاحدی بود که در عهد او هیچ منظم نبودی و اگر بیامدی او را حجاب نبودی و باسلطان مشافهه سخن گفتی و داد خواستی ملکشاه از لهو و تماشا تنها شکار دوست داشتی و از جهت دارالملک و نشست خویش از همه ممالک اصفهان را اختیار کرده بود و آنجا عمارتهای نیکو فرمود نظام الملک وزیر معروف در مملکت وی عظیم محترم و مستولی بود اما او احرانست بوی بدین شد و باغواهی خواجه تاج الملک وزیر ملاحظه مخاذیل او را کرد زدند در عاشر رمضان سال ۴۰۸ و او در آن حالت پیر و سنین عمرش از هشتاد گذشته بود و در آن موقع ملکشاه

بغداد بود و بعد از هجده روز ازین واقعه وی نیز درگذشت و امیر معزی در قصیده مرثیت سلطان دو بیت در این حال گوید .

رفت در يك مه بفر دوس برین دستور بیر شاه برنا از پس او رفت در ماه دگر
کرد ناگه قهر بزدان عجز سلطان آشکار عجز سلطانی بین و قهر بزدانی نگر
و این قصیده بدین مطلع ،

شغل دولت بی خطر شد کار ملت باخضر تاتهی شد دولت و ملت ز شاه دادگر
در دیوان امیر معزی ثبت است .

خلاصه قصه سیف الدوله محمود را بر سلطان ابراهیم خواندند و ارباب
غرض این افساد را بندمای وی کردند و چون سیف الدوله را در سال ۴۷۴ بگرفتند
و بند کردند ندمای ویرا گرفتار نمودند از جمله استاد امیر محمود را که از
اجله امراء و ندماء بود بدین تهمت دستگیر نمودند و قاعه سو فرستادند .
نام این قلعه در هیچک از کتب یافت نشد ولی ظاهراً این قاعه در همد
واقع بوده است .

فی الجملة حضرت استاد این رباعی را بتوسط علی خنص که از یاران
وی و ازارکان دولت بود بر سلطان ابراهیم فرستاد .
در بند تو ای شاه ملک شه باید تا بند تو پای تاجداری سایه
آنکس که ز پشت سعد سلمان آید گر زهر شود ملک ترا نکراید
و نیز بسیار اشعار دیگر عذر آمیز و عفو انگیز فرمود و عرضه داشت
هیچیک مؤثر نیفتاد .

در قلعه سو با بهرامی نام که او نیز در آنجا محبوس بود ، آغوس شد
و چون بهرامی در علم نجوم و هیئت استاد بود امیر مسعود فنون مزور را که
خود اندکی دست داشت نزد وی بیاموخت و تکمیل نمود و در قصیده که بعد
ساحب الاجل الاعلی علی خاص بدین مطلع .

تبارك الله بنگر میان بسته بجاف زهر خدمت سلطان سپید سلطان
سروده حسب حال خود را در سوچنین بیان میکند .
بقیه دارد